

ابراهیم فرشی

اندیشه، فکر و فلسفه اگر در ایران تاریخی داشته باشد، به بعد از تهاجم اعراب و گسترش اسلام مربوط می‌شود. ایده های ذهنی، آسمانی، تخیلی، غیر عقلانی، اسطوره ای و غریزی، جهان غالب و ایده های ماده‌گرا بر بستر منطق و فلسفه جهان مغلوب در این سرزمین بوده. از تاریخ پیشین فکر و اندیشه در این سرزمین قبل از اسلام اطلاعی در دست نیست و این درست نقطه مقابل تاریخ یونان سرزمین هم عصر پارس را نشان می‌دهد.

"زمانیکه فرهنگ جوان و پیشرو یونان رو به رشد داشت، فرهنگ دیگری در شرق در حال گسترش بود. در این دوره، آزادیهای فردی در کشور یونان امکان گسترش پیدا کرده بود، لیکن همزمان با آن، پارسها در صدد استحکام بخشیدن به حکومت توالیتر خود بودند. حاکمیت اتوکرات و نظامی پارس، خیلی زود به دشمن جدی یونان و فرهنگ نوین آن سرزمین که گام در راه دموکراسی می‌گذاشت، بدل شد"<sup>1</sup>

"بعد از اینکه شهر میس توسط پارس ها به ویرانه مبدل شد، شاعری از اهل آتن به نام Phrynichos نمایشنامه‌ای درباره آن تراژدی و ویرانی شهر میس نوشت و نام آنرا 'سقوط میس' نامید. به هنگام اجرای این نمایش در شهر آتن مردم که بشدت تحت تاثیر قرار گرفته بودند، همه به گریه کردن افتادند. در همین رابطه، مسئولین شهر درام نویس را که موجب ایجاد این حالت تاتر همگانی شده بود، به پرداخت 1000 دراخما محکوم کردند"<sup>2</sup>.

در حالیکه در همین زمان هیچ سراغی از متفکر، فیلسوف، اندیشمند، شاعر، ادیب، مورخ پارس و ماد و دیگران در سرزمین "ایرانیان" نمی‌توان داشت، در کتاب یونان کلاسیک می‌خوانیم: "در همان زمانیکه پارس ها مشغول جنگ و ویران کردن شهر های یونان بودند، کنفوسیوس در سال 492 قبل از میلاد کتاب خانواده، اخلاق و فلسفه را منتشر کرد."

آن زمان که یونانی ها مشغول پیاده کردن قانون، گسترش پارلمان و آزادی فردی و عمق بخشیدن به دموکراسی، فلسفه و اخلاق بودند، پارس ها تمام توان انسانی و نظامی خود را در خدمت جنگ و گسترش دیکتاتوری خویش، به کار گرفته بودند.

تاریخ نویسان یک سویه نگر ایرانی، اسکندر مقدونی را "گجسته" یعنی "ملعون" نفرین شده، می‌نامند. اسکندر ضمن اینکه شاگرد ارسطو بود، خود نیز دارای فکر و اندیشه و جهان بینی بود، او سربازی خشک اندیش و شاه برگزیده آسمانها نبود، او زمینی بود و تفکرات دنیوی داشت! اسکندر با تهاجمی که به سرزمین پارس نمود، برای همیشه به تهاجمات یک صد ساله پارسیان به خاک یونان خاتمه داد. او به سرزمین های پارس، مصر و هند لشکرکشی کرد، اما اهداف او فراتر از تسخیر نظامی و به زیر سلطه در آوردن مردمان این سرزمین ها بود.

اسکندر از سرزمینی به طرف پارس آمده بود، که دارای پارلمان، آزادیهای فردی، اجتماعی و دموکراسی بود، در سرزمین او قانون زمینی دست بالا را داشت. اما در همان دوران، داریوش و خشایار شاه حاکمانی دیکتاتور و جبار بر سرزمین خود و تهدیدی برای جهان آن روزگار بودند. امپراتوری پارس بر بستر افسانه، آیین و خرافات اداره میشد و شاه خود را سایه خدا بر روی زمین می‌دانست. در این سرزمین حقوق فردی هیچ ارزشی نداشت، شاهان و روحانیون بودند که ارزش و ضد ارزش را تعیین و تبیین می‌کردند، کاری که امروز ولایت فقیه به تنهایی انجام می‌دهد.

کسانی که جمع مشاورین اسکندر در سفر به سرزمین پارس و ماد را تشکیل می‌دادند، فیلسوف، تاریخ نویس، ستاره شناس، فیزیكدان، ریاضی دان و متخصصین رشته‌های جغرافیا و بیولوژی عصر خود بودند. این مجموعه حاملین علوم عصر خود به سرزمین پارس و به سخن دیگر حاملین مدرنیته، دموکراسی به این سرزمین بودند. اطلاعات تاریخی از همان دوران در باره پارسها و مادها توسط همین افراد به نسلهای آینده منتقل شده است، از خود پارسها تنها کتیبه‌ها برجای مانده است که سخنان شاهان پارس را بازگو می‌کند و مرجعی برای تاریخ این سرزمین نه تنها نیست، بلکه اسنادی بر افشای جنایتها و ویرانی هاست.

برخلاف نظرات و گفته‌های مورخان ایرانی در مورد اسکندر در کتاب یونان کلاسیک چنین آمده است:  
"هدف اصلی اسکندر حفظ امپراتوری خویش بود، لذا سیاست مدارا کردن با اقوام و طوایف را در پیش گرفت، به همین دلیل خودمختاری و حفظ قدرت منطقه‌ای توسط آنها(پارس، ماد و دیگران) را پذیرفت، به بیان دیگر این حق را به آنها بخشید. در ضمن اسکندر اینرا حق خود می‌دانست که ایده‌های "هلنی" خود را تبلیغ کند، ایده‌هایی که بستر آن دولتمداری به شیوه یونان بود، که پارسها با آن بیگانه بودند."

"در جریان گسترش امپراتوری یونان، اسکندر این مسئله را درک کرد که در آسیا نمی‌توان همچون یونان حکومت کرد. هدف او تلفیق یونانی ها و پارسها بود(در اصطلاح امروزی هدف او انتگراسیون مردمان دو سرزمین بود). به

دنیال همین هدف در سال 327 قبل از میلاد از طرفی بخاطر عشق و از طرف دیگر به خاطر تحقق اهداف سیاسی با رکسانا شازاده Sogdianiche عروسی کرد. از قرار معلوم اسکندر تمایلی نسبت به زنان نداشت، پلوتارخ مورخ یونانی در این باره چنین می نویسد: «اسکندر مکرر گفته است که خوابیدن و عشق ورزیدن با زنان، هر دو مرگ ز و کشنده هستند و میل به خمودگی و سکون در انسان را افزایش می دهند. این دو حالت نماینگر ضعیف ترین بخش بدن انسانهاست.»

اسکندر بعد از سه سال زندگی با رکسانا، اینبار به دنیال اهداف سیاسی، با دختر بزرگ داریوش ازدواج کرد. این ازدواج در تاریخ، "عروسی دولتی و رسمی" نام گرفته است. همزمان با عروسی اسکندر با رکسانا 80 نفر دیگر از سرکردگان سپاه یونان در یک روز با 80 شاهزاده از دختران شاهان سراسر سرزمین پارس ازدواج کردند. به دنیال همین هدف و در جهت تقویت هر چه بیشتر میان دو سرزمین پارس و یونان و مردمان آن، اسکندر دستور داد 30000 (سی هزار) جوان پارسی به عضویت سپاه اسکندر در بیایند و آموزشهای نظامی و راه و رسم سپاهیگری را از یونانیها بیاموزند. اسکندر برای اینکه هر چه بیشتر خود را به مردم سرزمین پارس نزدیکتر کند، لباس و جامه پارسیان را به تن می کرد. او حتی به ارکان لشکر خود امر کرد بود تا به شیوه پارسیان به هنگام رویرو شدن با شاه، تعظیم کردن را پیشه کنند. فرماندهان و سران لشکر یونان به این امر گردن نهادند. چراکه آنها چنین می اندیشیدند که این، حالت آیینی و مذهبی پارسیان است و نباید از طرف سپاه یونان (که غیر مذهبی و غیر ایدئولوژیک بود) پیروی شود.<sup>3</sup>

یکبار اسکندر خطاب به سران اصلی پارس و مقدونی چنین گفته است: "شما می بایست تمام جهان را وطن خود بدانید و تمام انسانهای خوب را برداران خود بدانید. او با گفتن این کلام در صدد القا کردن برادری همه انسانها نبود. او می خواست به پارس ها اینرا گفته باشد، که آنها هم سطح و همطراز یونانی ها هستند و دارای حقوق مساوی می باشند. ایده های اسکندر بعدها برای برخی از فلاسفه یونان به زیربنای فکری و فلسفی تبدیل شد. هر چند جنبه سیاسی مسئله مد نظر اسکندر بود نه فکری و فلسفی آن. او می دانست حفظ امپراتوری یونان در گرو رعایت حقوق مردم از طرف او می باشد. اما بسیاری از ایده های اسکندر در جهت وحدت یونان و پارس در میان سربازان مقدونی نیز بازتاب مورد نظر اسکندر را پیدا نکرد، زیرا آنها سرباز بودند، نه سیاستمدار. اندیشه و ایده های عمیق اسکندر با کوشش های او همخوانی و همسویی پیدا نکردند. اسکندر آرزو داشت مسئولانه حکومت کند، لیکن افکار و اندیشه هایش طرفدار زیادی پیدا نکرد.<sup>4</sup>"

اسکندر با تکیه به فکر و اندیشه و بنیادهای فلسفی خود، که همانا "پذیرش مسئولیت" باشد، در صدد حکومت کردن بود. اما او در سرزمین پارس که بنیاد فکری و حکومتی آن نه زمینی بلکه آسمانی بود و مردم آن بر اساس غریزه، عادت و فرهنگ رایج عمل می کردند، توفیقی حاصل ننمود. بر خلاف سرزمین پارس، فرهنگ، هنر و فلسفه یونانی با حضور اسکندر و سپاهیان در هندوستان، مورد قبول مردم آن سرزمین قرار گرفت و هندیان به نیکی از فرهنگ هلنی استقبال کردند، که هنوز نشانه های آن در عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در هندوستان بزرگ و پهناور مشهود است.

آنچه حائز اهمیت است و باید بر روی آن تکیه کرد و تأمل نمود، دفع تفکرات زمینی، فلسفی و پذیرفتن آزادیهای فردی و اجتماعی از طرف سردمداران پارس و غریزی اندیشیدن مردمان این سرزمین بود. اسکندر مقدونی با مشخصاتی که داشت، از طرف تاریخ نویسان ایرانی ملعون مورد خطاب قرار گرفته است، چرا که او حامل تفکرات زمینی، پایبند بودن به قانون و پارلمان و اداره حکومت و جامعه به شکل نوین و خواهان دور شدن از خرافات، اسطوره ها و آیه های آسمانی بود.

مردمان پارس، ماد و دیگران یک هزار سال بعد از آمدن اسکندر، تفکرات، فرهنگ و آیین ذهنیگرایانه و آسمانی اسلام عربی را که زائده فکر و تخیلات بازرگانی خوشگوزران از دیار عربستان بود را از طریق تحمیل جنگ و خونریزی پذیرفتند، امروز هویت اصلی ایرانیان، حکومت و مردمان آن بر اساس پایبندی به این آیین، فرهنگ و تاریخ اسلام تعریف می شود. پذیرش این جهان روحانی، ذهنی، تخیلی و آسمانی از طرف ساکنان آن زمان این سرزمین در راستای جهان روحانی، ذهنی، آسمانی و غریزی آنان و منطبق بر تاریخ حکومتی آن امپراتوری بود. ضدیت و دشمنی این مردم با تفکرات غیرروحانی و زمینی و مادی نیز ریشه در فرهنگ و غریزی نگرستن مردمان این سرزمین داشته و دارد.

امروز دین رسمی و غیر رسمی اکثریت مردمان ایران علیرغم تفاوت های اتنیکی و قومی، اسلام و فرقه های آن می باشد. تقابل با مظاهر زمینی، انسانی از طرفی و نبود هرگونه آزادی و عدم پذیرش حقوق انسان در این سرزمین مختص حاکمان نیست بلکه بازتابی از فرهنگ، عادات و جهان ذهنی و غریزی محکومین نیز هست. در این سرزمین از دیرباز تاکنون فرهنگ غریزی، تفکرات افسانه های و خرافات، جلوه های اصلی ذهنی گرایی مردمان را تشکیل می داده. بدون شک تحقق دموکراسی و احقاق حقوق فرد و جمع در چنین جامعه ای امکان ناپذیر نیست، آنجا که انسان مرکز تفکر و عقل نیست، آزادی هم میسر نخواهد شد.

اینک در آغاز دومین دهه هزاره سوم، ما با ایجاد شکاف در میان تفکرات زمینی و آسمانی، انسانی و خدایی برخی از مردم در ایران روبرو هستیم، اگر در این مصاف تفکرات زمینی بر آسمانی پیروز شود، راه آزادی و دموکراسی در ایران باز خواهد شد، در غیر اینصورت، اوهام در شکل و قالب نو و حتی مدرن گونه بر بستر فرهنگ غریزی، سرنوشت سیاسی ناهنجار انسانها را رقم خواهد زد. ایرانیان می توانستند 2500 سال پیش پایه‌های دموکراسی را در سرزمین خود برقرار کنند، لیکن خشایار شاه ها که سایه خدا بر روی زمین بودند، در یک پروسه بسیار درآورد تاریخی به خمینی و خامنه‌ای ها تبدیل شدند، در حقیقت خمینی و خامنه‌ای وارثان روحی، فکری، فرهنگی و منش های خشایارشاهی هستند، که همانا سایه خدا بر روی زمین فرض میشوند، که نطفه دیکتاتوری بر روی زمین نیز از آن گرفته شده است، اسلام نیز بر همان بستر در ایران گسترش یافت، در حالیکه فرهنگ، فلسفه، تفکر دموکراسی و دکتترین حکومت مردمی یونان مدرن، در زمان اسکندر فرصتی بود برای این سرزمین که از دست رفت.

بهمن ۱۳۸۸ (فوریه ۲۰۱۰)

---

1 - (Klassisches Griechenland C.M.BOWRA und der Redaktion der TIME -LIFE Bücher. Seite 69

2 - (Klassisches Griechenland C.M.BOWRA und der Redaktion der TIME -LIFE Bücher. Seite 71

3 - [Klassisches Griechenland صفحات 160 و 161]

4 - (Klassisches Griechenland ص 161)